امروز بیش از هر زمان دیگر،
سرنوشت کشورهای در حل توسعه در دستان خودشان است



دنی رادریک
پروفسور اقتصاد سیاسی در مدرسه کندی دانشگاه هاروارد

آنچه در باغ رُز کاخ سفید توسط ترامپ اعلامیه «روز آزادی» نام گرفت را کارخانه‌های پوشاک «هانوی» و «پنوم‌پن»، اعلامیه «تعرفه‌های متقابل» و نوعی اعلام جنگ اقتصادی تلقی کردند.

تولید کالا و صدور آن به بازارهای خارجی مسیری است که در طول بیش از هفت دهه بسیاری کشورها برای گذار از فقر برگزیده‌اند. این راهبرد که به «صنعت‌گرایی صادرات‌محور» شهرت دارد، گرچه بر پایه‌ی پاره‌ای اصلاحات ساختاری در اقتصاد داخلی آن‌ها استوار بوده، اما پیشران اصلی آن، باز شدن نظام اقتصاد جهانی تحت رهبری آمریکا در دوران پس از جنگ جهانی دوم بوده است.

حال گرچه سیاست‌گذاران و سرمایه‌گذاران، در کشورهایی که پیش از این مسیر ادغام در تجارت جهانی را برگزیده‌اند، به درستی دل‌نگران پیامدهای چرخش حمایت‌گرایانه آمریکا شده‌اند اما بیایید اعتراف کنیم که این راهبرد برای اغلب اقتصادهای در حال توسعه، طی چندین دهه، به تدریج از رمق افتاده بود و فاقد صرفه‌ی اقتصادی شده بود. کشورهای در حال توسعه برای بازیابی پویایی رشد خود، دیگر ناگزیرند تا از سیاست‌های تجاری عجیب و غریب (گریز از مرکز) ترامپ عبور و تمرکز خود را معطوف به چالش‌های ساختاری‌تری کنند که پیش روی آنان است: ۱- تقویت بازارهای داخلی، ۲- توانمندسازی طبقه‌ی متوسط و ۳- توسعه‌ی بخش خدمات برای ایجاد اشتغال خوب.

کشورهای کم‌درآمدی که در پی توسعه بودند عموما چهار ببر آسیایی (تایوان، کره‌جنوبی، هنگ‌کنگ و سنگاپور) را الگوی خود قرار دادند. چهار کشوری که در دهه‌ی ۱۹۵۰، در سطحی از فقر مشابه با کشورهای آفریقایی قرار داشتند و به شدت به صادرات محصولات کشاورزی و مواد خام معدنی خود وابسته بودند. اما باز شدن درهای تجارت به آن‌ها امکان داد تا با تمرکز بر تولید کالاهای صنعتیِ پیچیده‌تر (از اسباب‌بازی و پوشاک گرفته تا فولاد، خودرو، تجهیزات الکترونیکی و امروزه نیمه‌هادی‌ها) به‌تدریج در زنجیره‌ی ارزش جهانی ارتقا یابند و هم‌زمان، به فناوری‌های پیشرفته و ماشین‌آلات صنعتی نیز دسترسی پیدا کنند.

پس از این چهار، چین نیز به‌سرعت از این الگو پیروی کرد و با ارتقای کارآمدی‌های این راهبرد، به قطب تولید صنعتی جهان تبدیل شد؛ مسیری که منجر به خروج ۸۰۰ میلیون نفر از جمعیت آن کشور از فقر شدید گردید و جایگاه چین را به‌عنوان رقیب ژئو-اقتصادی اصلی آمریکا تثبیت کرد (شاید بتوان گفت که راهبرد توسعه‌ی چین بیش از حد موفق عمل کرده؛ چنان‌که در آغاز ریاست‌جمهوری «بایدن»، «رقابت با

چین» به دغدغه‌ای راهبردی و مشترک برای هر دو حزب اصلی در آمریکا تبدیل شده بود)

با افزایش تدریجی هزینه‌های نیروی کار در چین، بخشی از جریان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به سمت ویتنام رفت؛ کشوری که از دهه‌ی ۱۹۸۰ فرآیند گذار به سوی الگوی توسعه‌ی صادرات‌محور را آغاز کرده بود و شاید بتوان آن را آخرین تجربه‌ی موفق در مقیاسی معنادار از چنین الگویی دانست.

با توجه به دگرگونیِ تقریبا معجزه‌آسای برخی اقتصادهای آسیایی، جای شگفتی نیست که کشورهای کم‌درآمدِ دیگر در تلاش‌اند تا از مسیر آن‌ها الگوبرداری کنند. الگوی «صنعت‌گرایی صادرات‌محور» به دستورکار اصلی متخصصان رشد اقتصادی و نهادهای بین‌المللی بدل شده و در پایتخت کشورهای در حال توسعه سیاست‌گذاران آن را ضرورتی راهبردی تلقی می‌کنند.

نکته اینجاست که از دهه‌ی ۱۹۹۰ به این‌سو، تحولات فناوری و دگرگونی در شیوه‌های سازماندهی تولید صنعتی، کارآمدی این الگو را به‌طور چشم‌گیری تضعیف کرده است. ظهور فناوری‌هایی نظیر اتوماسیون، روباتیک و چاپ سه‌بعدی، جایگزینی نیروی انسانی با ماشین‌آلات را تسهیل و بدین‌سان، مزیت رقابتی اصلی کشورهای کم‌درآمد (فراوانی نیروی کار ارزان) را خنثی ساخته است.

اگر با دقت نگاه کنیم، متوجه می‌شویم که طی چند دهه اخیر و به‌ویژه پیش از همه‌گیری کرونا، رشد اقتصادی بالا تنها نصیب آن دسته از کشورهای در حال توسعه شده که عمدتا متکی بر صادرات صنعتی نبوده‌اند. اتیوپی نمونه‌ای بارز در این زمینه است: در ابتدای دهه‌ی ۲۰۰۰، به‌واسطه‌ی افزایش هزینه‌ی نیروی کار در چین، انتظار می‌رفت این کشور پرچم‌دار موجی جدید از صنعتی‌سازی صادرات‌محور شود. مانند معجزه‌های اولیه‌ی آسیای شرقی، اتیوپی نیز انبوهی از نیروی جوان مشتاق به مشاغل باثبات کارخانه‌ای داشت. دولت این کشور با جذب هدفمند سرمایه‌گذاران از چین و دیگر کشورها و ساخت پارک‌های صنعتی، بستر مناسبی برای سرمایه‌گذاری خارجی فراهم آورد. اما در نهایت، برخلاف آنچه انتظار می‌رفت، فرصت‌های شغلی صنعتی کمی ایجاد شد. جالب است بدانید رشد سریع اقتصادی این کشور عمدتا حاصل سرمایه‌گذاری دولت در زیرساخت‌های حمل‌ونقل و سامانه‌های نوین آبیاری کشاورزی بود که به تحریک تقاضای داخلی انجامید و گسست ساختاری اتیوپی از بازارهای جهانی مانع از آن شد که به یک قطب تولید صنعتی بدل شود.

در نقطه‌ی مقابل، مکزیک قرار دارد (کشوری که با بزرگ‌ترین اقتصاد جهان مرز زمینی طولانی دارد و از دهه‌ی ۱۹۹۰، ادغام اقتصادی با آمریکای شمالی را با امضای توافق‌نامه‌ی تجارت آزاد آمریکای شمالی (نفتا) به محور راهبرد توسعه‌ی خود تبدیل کرده است). مکزیک گرچه با جهش در صادرات، تولید صنعتی و جذب سرمایه‌گذاری خارجی روبه‌رو ش، اما منافع این رشد عمدتا محدود به بخش کوچکی از اقتصاد این کشور بود و به‌واسطه‌ی عدم ادغام مناسب کارخانه‌های صادرات‌محور با بدنه‌ی اقتصاد داخلی، نرخ رشد کلان اقتصادی این کشور همچنان پایین ماند؛ چراکه این واحدهای تولیدی، به‌رغم پیوند با زنجیره‌های تامین آمریکا، نتوانستند اشتغال‌زایی فراگیر ایجاد کنند.

شکی نیست که در آینده نزدیک تعرفه‌های تجاری ترامپ به کشورهایی نظیر ویتنام، کامبوج و مکزیک، که به شدت به صادرات به بازار آمریکا وابسته‌اند، آسیب خواهد زد. این کشورها بیش از سایرین تحت تاثیر این سیاست‌های حمایت از تولید داخلی آمریکا قرار خواهند گرفت و حتی ممکن است وارد رکود اقتصادی شوند. با این حال، این واقعیت که مکزیک حتی با دسترسی آزاد به بازار آمریکا نتوانست از این وابستگی سربلند بیرون بیاید، نشان می‌دهد که اتکا به صادرات کالا به اقتصادهای ثروتمند، تضمینی برای موفقیت کشورهای در حال توسعه نیست و این اصلی است که صحت آن ارتباطی به مسیر سیاست‌های تجاری ترامپ ندارد.

حال باید این سوال مهم را از خود بپرسیم که کشورهای در حال توسعه چگونه می‌توانند چنین روندی را معکوس کنند؟ با اذعان به اینکه بخش صنعت کماکان نقشی مهم ایفا می‌کند، پاسخ را باید در ضرورت تمرکز بیشتر آن‌ها بر بخش خدمات جستجو کرد. این کشورها باید تمرکز خود را به زیربخش‌های خدماتی (مراقبت‌های بهداشتی، خرده‌فروشی و گردشگری) معطوف کنندکه بیشترین ظرفیت ایجاد شغل در آن‌هاست. چالش اصلی کشورهای در حال توسعه، توانمندسازی اقتصادهای مبتنی بر طبقه‌ی متوسط از طریق ایجاد مشاغل بهتر و بهره‌ورتر در این حوزه‌هاست. و این البته رسالتی سترگ است؛ چراکه در تاریخ توسعه، بهره‌وری در بخش خدمات همواره عقب‌تر از صنعت بوده است.

خوشبختانه، ایده‌های امیدوارکننده‌ای برای گونه‌ای نوین از «سیاست صنعتی» وجود دارد که هدف آن، ارتقاء آن دسته از زیربخش‌های خدماتی است که توان جذب نیروی کار گسترده‌ای دارند. این راهکارها از تشویق شرکت‌های بزرگ (نظیر فروشگاه‌های زنجیره‌ای یا پلتفرم‌های دیجیتال) برای اتصال مؤثرتر به اقتصاد داخلی و به‌کارگیری نیروی کار بومی، تا حمایت از توسعه‌ی بنگاه‌های خرد کارآفرین از مسیر فناوری و آموزش را دربر می‌گیرند. این نوع سیاست‌های مداخله‌جویانه دولتی به احتمال زیاد قادر نخواهند بود تا سرعت رشد در الگوی شرق و جنوب شرق آسیا در دوران اوج صنعتی‌سازی صادرات‌محور را تکرار کنند؛ اما مزیت‌شان آن است که به‌جای تکیه بر «رشد قطره‌چکانی از بالا به پایین»، بر «رشد فراگیر از پایین به بالا»، برخاسته از بسترهای پایین جامعه، و اشتغال‌زایی باکیفیت برای اکثریت نیروی کار کم‌تحصیل‌کرده متمرکز می‌شوند.

امروز دیگر برای میلیاردها انسانی که همچنان در کشورهای با درآمد پایین زندگی می‌کنند، مسیر دستیابی به رفاه بسیار متفاوت از مسیر کشورهای ثروتمند و قدرت‌های صنعتی آسیا شده است. حتی پیش از آن‌که ترامپ «جنگ تجاری جهانی» خود را کلید بزند، دوران رشدهای معجزه‌آسا، آن‌گونه که تا به حال می‌شناختیم، رو به پایان بود. در عصر حاضر بیش از هر زمان دیگر، سرنوشت کشورهای در حال توسعه در دستان خودشان است.

اصطلاحات:

- Bottom-Up Growth = رشد فراگیر از پایین به بالا
- Export-Oriented Industrialization = صنعت‌گرایی صادرات‌محور
- Trickle-Down Growth = رشد قطره‌چکانی از بالا به پایین
- Trump's Trade Eccentricities= سیاست‌های تجاری عجیب و غریب ترامپ

منابع:

- https://www.nytimes.com/2025/04/06/opinion/tariffs-viet-nam-cambodia-globalization.html